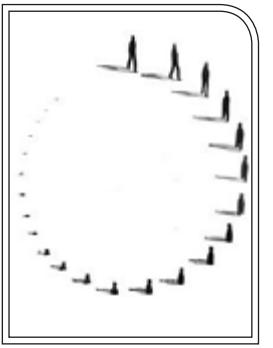


حدود صدسال پیش بود که رضا خان میرپنج از سپاه ارتداد همدان و لشکر پیاده نظام قزوین وارد تهران شد. سوم اسفند ۱۲۹۹ بود ایران دوسال قطعی و فقر و گرسنگی را پشت سر گذاشته بود نیمی از مردم کشور تالف شده بودند از بیست میلیون نفوس ایران نه میلیون و نیم نفر از ویا و طاعون و حصه ...



فیلم آمار کورد را (به یاد می آورم) داستان مردم یک شهر است. شهر زادگاه فدریکو فلینی به نام ریمینی در برهه ای که فاشیسم به رهبری موسولینی در ایتالیا پیروز شده بود. فیلم حاوی بخش های مختلف و پراکنده ی خاطرات فلینی نوجوان از آن دوران است.



جذابیت انکار ناپذیر ابتذال

ص ۳

تیتراها

راهنمای نویسندگان
مقتول

[جواد اسحاقیانه]

طرح جریان شناسی
شعر هورامی

[عادل محمدپور]

خانه برای کدام
مطبوعات

[اجلال قوامی]



جلی کوردی بو گه‌لی کورد نهر زشه

ص ۱

سخن لوونگه

روشنفکر کیست؟



[دکتر نظام بهرامی کمیل]

ایمانوئل کانت اعتقاد دارد اگر در جامعه ای گزاره غالب این باشد که «فکر نکنید اطاعت کنید» آن جامعه در دوران تاریکی به سر می برد و اگر در فردی هم این گزاره غالب باشد آن فرد در دوران کودکی به سر می برد. گزاره ای که یک جامعه را به دوران روشنائی می برد و یک فرد را به بلوغ روانی می رساند این است که «جرات و شهامت آزاد اندیشی داشته باش.»
بنابراین از نظر کانت روشنفکر بودن دو ویژگی دارد: اول علم و آگاهی و دوم شجاعت و شهامت.
«ادامه در ص ۲»

تملق و توهین

تا کی صدا و سیما بر طبل بی‌عاری کوبیده و زخمه بر ساز ناساز خود می‌زند؟! آیا این سازمان عریض و طویل با اشتباهی سیری ناپذیر سالانه‌ی هزاران میلیارد بوده و تحمیل هزینه بر بیت‌المال، حتی در تربیت مجریان متملق، هتاک ولی پس اینانی که سرانجام به تعبیر رایج، سر از «شبکه‌های معاند» درآورده؛ کراوات رنگین بسته و دلبرانه حجاب اسلامی به کنار افکنده‌اند کیستند و در کدام دانشکده‌ی وابسته به صدا و سیما چنین فرهنگی آموخته‌اند؟! یا عکس‌ها و فیلم‌های آن‌چنانی از سفرهای خارجی‌شان، که خود در دنیای مجازی و شبکه‌های اجتماعی «کفتار» به اشتراک می‌گذارند و دست به دست می‌شود؛ دال بر چیست؟! آیا پاسخ جز این است که: از کوزه همان برون تراود که در اوست؟! به راستی این اهانت‌ها، تفرقه‌اندازی‌ها، آب در هاون کوبیدن‌ها و دریا به کفچه پیمودن‌های رسانه‌ی ملی‌نشان، تا کی ادامه خواهد داشت؟

سوابق بسیار، یعنی توهین به اقوام و ملت‌ها در انواع تولیدات صدا و سیما، ما را بر آن نمی‌دارد که بگوییم چنین تفکری بخش مهمی از ناخودآگاه این رسانه است؟ و آیا سخنان ظاهراً نسنجیده‌ی مجریان و برنامه‌سازان، در خوش‌بینانه‌ترین نگاه، تنها لغزش‌هایی زبانی یا (به بیان بهتر) فاش‌گویی‌هایی از حجم عظیم یک تفکر نهفته‌ی واپس‌گرا و قرون وسطایی در ساختار این سازمان نیست؟ آیا به‌راستی تقلیل موضوع اهانت به یک ملت و رقیق ساختن آن، تا حد اشارات گذرا و لغو یک مجری، با وجود چنین ملاحظات و مختصاتی کاری رواست؟ به هر روی، سالیان دراز تداوم تفکر تک‌بعدی و سیاست انکار غیر و تقسیم‌بندی به خودی و غیرخودی، موجب شده تا علی‌رغم چندین سال ممنوعیت، سخت‌گیری و جریمه، بازهم در دورترین روستاها، بر بام آلونک هر پیرزن و هر پیرمردی، دیش رسیور ماهواره‌ی خودنمایی کند و البته پاسخ‌گویی هم نیست که بگوید: تداوم این سیاست طی چندین دهه، چه نتایج مطلوبی جز گریز مخاطبان و کاشتن و پرورش بذر بی‌اعتمادی داشته است؟



[فاتح مصطفائی]

هر از چندگاهی در رسانه‌ی میلی ملی‌نام، تیری از تیردان جهالت، ناپختگی و نسنجیده‌گویی برکشیده و بر آنتن امواج، بی‌پروا قلب و روح ملت‌ها و اقوام گوناگون این فرش زیبای چهل تکه و موزاییک هزار نقش ایران‌زمین را نشانه می‌روند. گاه عرب، گاه ترک و آذری و البته چه بسیار نیز گورد که آماج این پیکان‌های زهرآگین قرار گرفته و می‌گیرند: در سریال‌ها، فیلم‌های سینمایی و گاه نیز در لاف‌های شعر و شعار یا وعظ و خطابه‌های غزایشان! اظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ است که چنین هنرهای زهرآلودی جز از آن دگم‌اندیشان بیمار و روان‌های تاریک بدکرداری صادر نگشته که حجم باورشان به تکثر و پلورالیسم فرهنگی، در حد هیچ بوده و دیرزمانی است در چنبره‌ی محدود و دخمه‌ی بسته‌ی افکار حقیرشان گرفتارند.

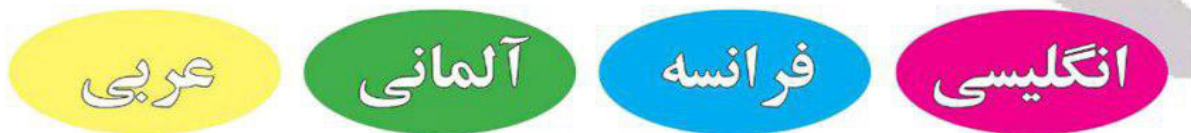
افکاری از جنس غار اما بهره‌مند از قدرت پول و رسانه‌ی هزاره‌ی سوم، پس شاید این پرسشی نالازم باشد که برسیم آیا درک این موضوع مسیوق به

انگلیسی نیاز امروز است!

آموزشگاه زبان:

پسرانه‌ی امید فردای کردستان

با تجربه‌ی سال‌های متمادی و موفق ثبت نام می‌کند:



TOEFL

IELTS

دوره های ترمی ■ مبتدی ■ پیشرفته ■ ترجمه متون

مکالمه پیشرفته در دوره های فشرده

دوره‌های آموزشی ویژه‌ی خردسالان، کودکان و بزرگسالان

دوره‌ی تخصصی تربیت مدرس برای آموزشگاه های فوق

Teacher Training Course (TTC)

با بهره گیری از:

اساتید مجرب در سطح کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا

جدیدترین متدهای آموزشی

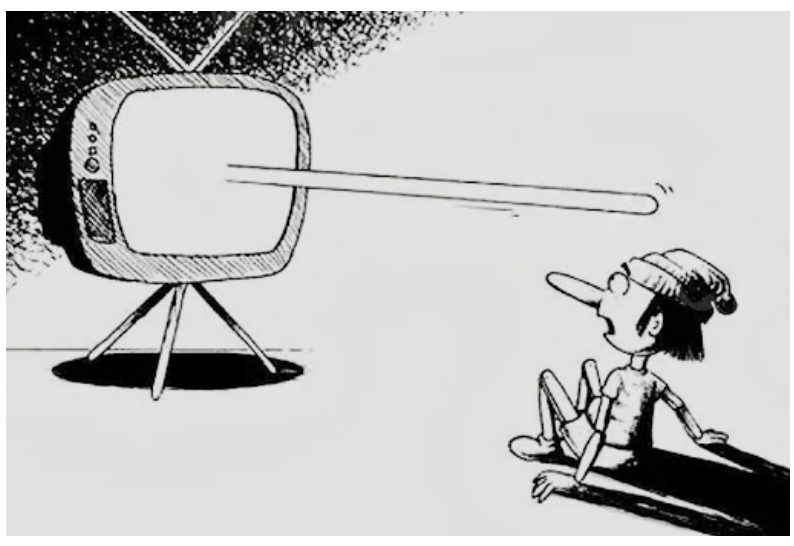
استفاده از نرم افزارهای آموزشی

کلاس های مجهز به رایانه

تخفیف ویژه برای اقشار کم درآمد

آدرس: بهاران - میدان قبا، بالاتر از CNG، بلوار امام غزالی تقاطع

زیبا شهر، ابتدای ۲/۱۹ ۳۳۷۷۷۶۰۱ موبایل: ۰۹۱۸۳۷۳۳۱۰۸



دژایه‌تی له گه‌ل زمان وفه‌ره‌ه‌نگی کورد تاوانی هه‌یه!

ادامه سخن لوتکه

کارل مانهایم اعتقاد دارد که تمام شناخت ها به ساختارهای اجتماعی وابسته هستند. از نظر او این منافع طبقات و گروه های اجتماعی است که نحوه اندیشیدن آن ها را تعیین می کند بنابراین کشیش ها شبیه هم فکر می کنند، نظامیان شبیه هم و پزشکان شبیه هم. تنها افکار روشنفکران است که وابسته به شرایط و ساختارهای اجتماعی نیست. مانهایم روشنفکران را افرادی بی طبقه می دانست که اندیشه هایشان تحت تاثیر منافع طبقاتی نیست. ادوارد سعید روشنفکر را کسی می داند که به نقد «قدرت» و «سنت» می پردازد. روشنفکر این نقد را در انظار عموم انجام می دهد بنابراین همه هستی اش را موقوف به یک تشخیص انتقادی می کند. پس می توان برای روشنفکران دو ویژگی قائل شد.

اول این که تفکر نقاد در آن ها فعال است. پس گرفتار تفکر عاطفی - عادتی، جوزه‌دگی و تقلید نیستند.

دوم این که این نقد ها را با شهامت مطرح می کنند و از نگرانی در مورد حاصل عملی کار خویش فاصله گرفته اند. پس هر فرد دانشمند و تحصیلکرده ای روشنفکر محسوب نمی شود و هر جامعه ای هم که دانشگاه و دانشجو زیاد داشته باشد از دوران تاریکی به عصر خرد نقل مکان نکرده است.

اما لازم است اضافه کنیم، در هر شرایط تاریخی، ممکن است روشنفکر نمودی متفاوت داشته باشد. در یک‌جامعه با رویکرد های سیاسی و اجتماعی و وظایف روشنفکر تغییر می کند، پس بهتر می دانم بگویم: روشنفکر مستلزم انعطاف عملکرد و اندیشه است.

انتشارات کویر در سال ۱۳۹۳ کتاب

ارزشمندی منتشر کرده است به نام «گونه

شناسی روشنفکران ایرانی» این کتاب

نوشته «دکتر نظام بهرامی کمیل» است.

مطالب این یادداشت برداشتی از اولین

فصل این کتاب ارزشمندند.

خبر

شناسایی مراکز آلاینده و حفاظت کیفی منابع آب استان در سایه همکاری های فراسازمانی



تفاهم نامه ای مابین شرکت آب منطقه ای کوردستان و اداره کل حفاظت محیط زیست استان به منظور بسط همکاری های موثر در حوزه شناسایی کانون های آلاینده منابع آب و به منظور همکاری و هماهنگی هر چه بیشتر برای برخورد قانونی با واحدهای آلاینده منابع آب با استفاده از ظرفیت های قانونی دو دستگاه و پیگیری موضوع تا رفع آلایندگی امضاء و منعقد گردید.

به گزارش روابط عمومی شرکت آب منطقه‌ای کوردستان، مهندس کامران خرم در خصوص امضای تفاهم نامه همکاری شرکت آب منطقه ای کوردستان و اداره کل حفاظت محیط زیست استان، اظهار داشت: اگرچه وظیفه حاکمیتی و قانونی بویژه مستند به ماده ۴۶ قانون توزیع عادلانه آب مبنی بر پیشگیری، ممانعت و جلوگیری از آلودگی منابع آب، به سازمان حفاظت محیط زیست محول شده است، اما با توجه به اهمیت حفاظت از کیفیت منابع آب و لزوم تقویت همکاری های فراسازمانی در رابطه با شناسایی مراکز آلاینده منابع آب، تفاهم نامه ای مابین این دو دستگاه منعقد گردید.

وی بیان کرد: بررسی و ارائه گزارشات انجام شده توسط شرکت آب منطقه ای کوردستان در زمینه مدیریت کیفیت منابع آب تحت عنوان تعیین حریم کیفی منابع آب زیرزمینی و طراحی شبکه پایش کیفیت منابع آب و آلاینده ها در کارگروه اجرایی مدیریت کیفیت منابع آب استان در راستای اجرای سیاست ها و برنامه های بلند مدت کشور، نظام نامه مدیریت جامع کیفیت منابع آب در وزارت نیرو تدوین شده است که ارکان این نظام نامه؛ کارگروه سیاست‌گذاری و راهبردی مدیریت جامع کیفیت منابع آب و کارگروه اجرای مدیریت جامع کیفیت منابع آب در سطح حوزه های آبریز در استان است.

مهندس خرم ادامه داد: بر همین اساس و به منظور تحقق اهداف و تکالیف مقرر در نظامنامه کارگروه و برنامه های ابلاغی وزارت نیرو و شرکت مدیریت منابع آب ایران در زمینه حفاظت از کیفیت منابع آب، مطالعاتی از قبیل شناسایی منابع آلوده کننده آب، طراحی شبکه پایش کیفیت منابع آب، تعیین حریم کیفی منابع آب زیرزمینی (با اولویت منابع آب شرب) و نیز بررسی ظرفیت پذیرش آلودگی و توان خودپالایی رودخانه های استان (گاه رود و آزاد) توسط شرکت آب منطقه ای کوردستان در زمینه مدیریت کیفیت منابع آب انجام گردیده است.



[**جه‌عشر قاره‌مانی**]

کورته روایتین:

ل‌ناو هه‌سو نه‌ته‌وه‌کاندا، ئەه‌ده‌بی کلاسیک وەک بناغەیه‌کی بهه‌یز ناسراوه و دە‌گرێت زۆرێک له بهسه‌رهات و راستیه‌کانی

ڤینگا

پیداچوونه‌وه‌یه‌ک بوَ دیوانی نالی؛

شرح و لیکدانه‌وی مامۆستا مه‌لا عەبدولکه‌ریم موده‌رپرس

میژوویی له ناو ئەم بەشە ئەه‌هبیه، به‌تایه‌ت شێعری کلاسیک هه‌لێنجین. نالی وه‌ک یه‌که‌م پێشه‌نگی قوتابخانه‌ی بایان ناسراوه و کارتیکه‌ری له‌سه‌ر به‌شێکی به‌ریلاو له‌ شاعیرانی د‌وای خ‌ۆی بو‌وه. پێش ساغ‌ک‌رده‌وه و لیکدانه‌وه‌ی دیوانی نالی له‌ لایه‌ن مامۆستا موده‌رپرس، کۆمه‌لێک لیکۆله‌ر هه‌ولێ ساغ‌ک‌رده‌وه‌ی دیوانی نالیان دا‌بو‌وه، به‌لام سه‌ره‌رای هه‌ولێ شیاوێ که‌و مامۆستایانه، ه‌یشتا ناته‌واوی و هه‌له له‌ شیع‌ره‌کانی نالیدا باه‌تیکی دیاره.

ئه‌نجامی ئە‌و توێژینه‌وه‌یه‌وه‌ی ه‌ۆی ده‌رخستنی چهند هه‌له‌یه‌کی ڤینووسی شێع‌ری نالی له‌ ئاستی وشه‌دا بو‌وه. به‌شێک له‌

ه‌ۆکاره‌کانی بوونی هه‌له‌ی ڤینووسی دیوانی نالی بریتین له: هاوشێه‌یه‌ی و نزیک‌ی شێه‌وی ڤینووسی به‌شێک له‌ پته‌کان وه‌ک:ک،گ، و هه‌تد، و ئە‌و پیتانه‌ی جیاوازیان ته‌نیا له‌ نوخته‌ دا‌یه‌ وه‌ک: «ب، پ، ت و هه‌تد»، خ‌راپ خوێندنه‌وه و هه‌له‌ پێژه‌ کردنی وشه‌ بیانییه‌کان له‌ لایه‌ن، بنووسانی نوسخه‌کان که‌ له‌ زۆر دێ‌ردا لیکدانه‌وه‌ی ناته‌واویش لی‌که‌وتۆته‌وه. له‌م توێژینه‌وه‌یه‌دا به‌ پشت‌به‌ستن به‌ پێه‌وری په‌وانبێژێ و زمانی ه‌ۆی دروستی وشه‌ راست ک‌راوه‌که‌ ده‌رپ‌راوه. گرنگ‌ترین پێه‌و به‌ۆ هه‌لبژاردن و له‌سه‌رت‌ر بوونی وشه‌، یان ده‌سته‌واژه‌یه‌ک به‌سه‌ر وشه‌، یان ده‌سته‌واژه‌یه‌کی تر له‌ شێع‌ری

چقدر زود امروز شد

سروسامان بده.

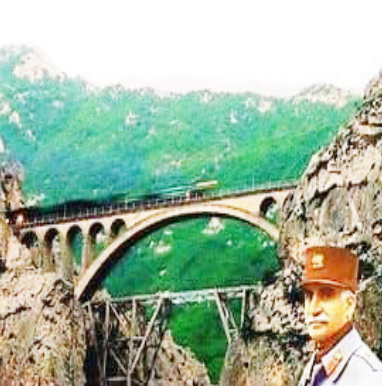
اگر به این رعیت سروسامان دهی پای برهنه خواهی رفت

بیست سال گذشت.

رضا شاه یاغی ها را سرکوب کرد.بدهی بانک ها را پرداخت کرد. شهر ها را امن کرد. شفا خانه درست کرد. بیمارستان های نجیمه. امیر اعلم، طرفه، سینا، قارابی، لقمان، ادهم و ۵۰۰ تختخوابی یادگار آن دوران است.

پرفسور رحیمی عدل از فرانسه به ایران آمد. در دانشگاه طب شاگرد تعلیم داد. پزشک تربیت کرد.

رضا شاه جاده ساخت. راه آهن ایجاد کرد. بندرگاه ساخت و اداره شیلات و اداره چای را تاسیس نمود. شهرهای، و کلانتری و آگاهی و پزشکی قانونی احداث کرد. پادگان ها را به خارج شهرها منتقل نمود. تونل زد.پل ساخت. دادگستری و وزارت دارایی درست کرد. بانک شاهنشاهی، بانک ملی و بانک کشاورزی را تاسیس کرد. آموزش و پرورش را بنا نهاد. حدود جغرافیایی و مرزهای ایران مشخص کرد و سامان بخشید. یاغی های وطن فروش شمال کشور را که انگلیس گرفته اند را تحریف تاریخ بعنوان آزادی خواه از آن ها بیاد میکنند، سر جایشان نشاند و مناطق



این قصر متروکه مظفرالدین شاه بود که بعدا پادگان باغ شاه شد. این باغ متروکه نگهبانی داشت بنام میرزا حبیب خان که تیراکی بود.رو کرد به رضا خان گفت: چرا به باغ شاه آمدی، به کاخ گلستان میرفتی؟ رضا خان گفت:« قصد کشور گشایی نیست

برای سروسامان دادن به این خراب شده آمده ام،اما نمیدانم چه کنم؟کدام را درست کنم؟ یاغی ها را دستگیر کنم؟ که روز پول بدهی محمد علیشاه و احمد شاه را که از بانک استقراضی روس و انگلیس گرفته اند را پرداخت کنم؟ یا این مردم را شفا دم؟» میرزا حبیب خان گفت: به وضعیت خودت

به بهانه سال‌روز در گذشت فدریکو فلینی

فلینی، فاشیسم، آمار کورد

Zeitgeist یا روح حاکم بر دوران هستیم، درون اندیشه ها و نهادهای آن زندگی می کنیم و خودمان در خلق آن ها نقش داریم. غیرمعمول اینکه بخشی از روح دوران هستیم،اندیشه هایمان می‌تواند با دنیای پیرامون ناسازگار باشد و دچار احساس از خودبیگانگی نسبت به نهادهای سیاسی و اجتماعی حکومتی شویم که خودمان هم در شکل گیری آن نقش داشته ایم. نقشی که لزوماً به معنای حمایت و توافق تک افراد با حاکمیت نیست و می‌تواند غیرمستقیم و حتی ناخواسته باشد. هر حکومتی برآیند اعتقادات، آرزوها، خلیقات، تضادهای فکری و فرهنگی، و نقاط ضعف و قوت آن ملت است.

بطور مثال در روسیه ملتی برای تحقق آزادی و عدالت انقلاب کرد، اما در نهایت از مسیحیت ارتدوکس به مارکسیسم می‌روند. گرادیسکا حامی فاشیسم نیست، ولی بزرگترین آرزوی زندگی اش ازدواج با افسری بوده که شبیه گاری کوپر باشد.

ه‌ۆکاره‌کانی بوونی هه‌له‌ی ڤینووسی دیوانی نالی بریتین له: هاوشێه‌یه‌ی و نزیک‌ی شێه‌وی ڤینووسی به‌شێک له‌ پته‌کان وه‌ک:ک،گ، و هه‌تد، و ئە‌و پیتانه‌ی جیاوازیان ته‌نیا له‌ نوخته‌ دا‌یه‌ وه‌ک: «ب، پ، ت و هه‌تد»، خ‌راپ خوێندنه‌وه و هه‌له‌ پێژه‌ کردنی وشه‌ بیانییه‌کان له‌ لایه‌ن، بنووسانی نوسخه‌کان که‌ له‌ زۆر دێ‌ردا لیکدانه‌وه‌ی ناته‌واویش لی‌که‌وتۆته‌وه. له‌م توێژینه‌وه‌یه‌دا به‌ پشت‌به‌ستن به‌ پێه‌وری په‌وانبێژێ و زمانی ه‌ۆی دروستی وشه‌ راست ک‌راوه‌کان، له‌ لایه‌ک ده‌رپ‌ر و سه‌له‌مبته‌ری مه‌ودای زۆر له‌ نیوان ته‌ی شاعیر و بۆچوونی ساغ‌که‌ره‌ویه‌ و له‌ لایه‌کی تر ده‌رخه‌ری ه‌ۆکاری سه‌ره‌هلدانی هه‌له‌ له‌ خوێندنه‌وه‌ی نوسخه‌ خه‌تییه‌کانی دیوانی نالی بو‌وه.



نظارت کامل، بنا نهاد. صنعت چاپ را راه اندازی نمود و دانشگاه تهران را به پیشنهاد روانشاد پروفیسور حسایی، تاسیس نمود. شهرداری ها را نظم بخشید و اصول خیابان کشی را در ایران اجراء نمود. تاکسیرانی را احداث نمود و حمل و نقل عمومی را بنا نهاد.

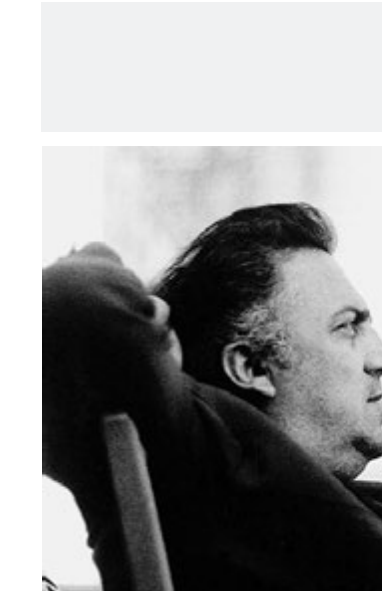
آنهم بدون نفت یا فروش منابع!

حدود بیست سال گذشت تا با مشتی خاک وطن، ایران را ترک کرد و جالب اینکه این همه خدمات اساسی و بنیادی را در مدت کمتر از بیست سال و بدون داشتن درآمد کشور از فروش نفت و منابع زیرزمینی و منابع طبیعی، در نبود امکانات و تجهیزات و ادوات مهندسی امروز، با مردمی گرسنه و قحطی زده و بیمار و بی سواد انجام داد و جالب تر آنکه امروز عده ای بی انصاف و بی سواد او را با منقلی می نامند!!!

وقتی میخواست در بندر عباس سوار کشتی ماهاراجه تنتورخان شود پیر مردی او را صدا زد، رضا شاه ایستاد!

سپس ازش پرسید: خواستم بینم بعد این همه خدمت با پای برهنه میروی یا با کفش؟

نقل از سایت های اینترنتی.



واریته- زندگی شیرین(فیلم ۱۹۶۰)- ساتیریکون فلینی- شب‌های کاپریا- شهر زنان (فیلم)- شیخ سفی- صدای ماه- کارناووالی فلینی- مباحبه (فیلم ۱۹۸۷)- از زحمات مرد را می‌رساند و نیز علاقه به او را.
البته بنده شخصاً از اینگونه پنهان کاری ها خوشم نمی آید و همواره به طور مستقیم و رودرو به همسرم ابراز عشق و علاقه خویش را بیان میکنم و روزی سه مرتبه به ایشان میگویم « عشق از تو نوین ا ورسنه(گرسنگی) می‌رم».
منابع: انجمن ادبی . هنری و فرهنگی نیگای کوردستان
تاریخ کورد و کوردستان
سایر منابع اینترنتی

طریقه ی ابراز علاقه لک ها به همسران خود

دردی و گیاهم،هر باؤسی .
یا هنگامی که زنان میگویند « رولهٔ دسیم بیکار نیه ، بیاله چایی از باؤت برشن ، شکته « نهایت قدر شناسی از زحمت مرد را می‌رساند و نیز علاقه به او را.

البته بنده شخصاً از اینگونه پنهان کاری ها خوشم نمی آید و همواره به طور مستقیم و رودرو به همسرم ابراز عشق و علاقه خویش را بیان میکنم و روزی سه مرتبه به ایشان میگویم « عشق از تو نوین ا ورسنه(گرسنگی) می‌رم».
منابع: انجمن ادبی . هنری و فرهنگی نیگای کوردستان
تاریخ کورد و کوردستان
سایر منابع اینترنتی



داتان گوش گَن « حمایت بی سابقه ی یک مرد لک از همسر زنانه ی پنهانی از ابراز علاقه ی اوست و نیز تأکید بر مدیریت خانه برای عشقش می باشد. بین دات چاه میتی(میخوابد)، بسینم بارم» جمله ی دیگری است برای ابراز عشق با واسطه به زن خانواده که از طریق فرزندان که معشوق می رسد. یا وقتی مرد خانه از دست فرزندان ناراحت میشود و میگوید : « تف رویتان کم داتان اذیت بکن میباند و از لحاظ فلسفی هم زنان لک از این اقدامات لوس و حال به هم زن ، هرگز استقبال نکرده اند. ابراز احساسات مردان لک کاملاً مخفی و در قالب اتفاقات و جملات کاملاً پیچیده ای بیان شده و فقط توسط کارشناسان زبده ی عشق شناسی قابل تفسیر است.

مثلاً، جمله ی « چایی برشن بار بوگرد یک بریم(بخوریم)»، اوج ابراز عشق و علاقه ی مرد لک به همسرش را افشا می کند و متخصصان آن را معادل هفت هزار بار دوست دارم فارسی زبانان میدانند .
در مثال دیگر «ایل(بچه‌ها) قصه

در طول تاریخ هرگز مشاهده نشده است یک مرد لک با ادا کردن جملات عاشقانه نسبت به همسرش ابراز احساسات کند. به همین دلیل است که جملات ، دوستت دارم ، قلب منی ، بی تو هرگز، و امثال آن ، در زبان لکی هیچ معادلی ندارد.

ویل دورانت فیلسوف سرشناس گفته است : که هرگز مشاهده نشده یک لک برای همسرش گل بخرد یا گل بچیند زیرا اینکار را سوسول بازی میدانند و از لحاظ فلسفی هم زنان لک از این اقدامات لوس و حال به هم زن ، هرگز استقبال نکرده اند. ابراز احساسات مردان لک کاملاً مخفی و در قالب اتفاقات و جملات کاملاً پیچیده ای بیان شده و فقط توسط کارشناسان زبده ی عشق شناسی قابل تفسیر است.
مثلاً، جمله ی « چایی برشن بار بوگرد یک بریم(بخوریم)»، اوج ابراز عشق و علاقه ی مرد لک به همسرش را افشا می کند و متخصصان آن را معادل هفت هزار بار دوست دارم فارسی زبانان میدانند .
در مثال دیگر «ایل(بچه‌ها) قصه

گذاشتم، پیاده و باحال خراب به خانه رسیدم و درحالیکه ازخود بیخود بدم قطعه ای بیاد پاتولا ساختم که این قطعه با شکوه بعدها موسیقی متن فیلم (حکومت نظامی) شد. بعد ازپاتولا ده‌ها دختر زیبا و فوق العاده در زندگی پیدا شدن ولی هیچکدم نتوانستند جای پاتولا را برابرم پر کنند ومن همچنان تنها و درحاشیه زندگی هستم. وقتی که غمگین وتنها میشوم بیاد پاتولا می‌افتم و در پهنای صورتم اشک‌هایم سرازیر میشوند قطعه پاتولا را گوش میدهم و شب پاتولا به خواب می‌آید،حرف نمیزند، اما من از خطوط چهره اش میفهمم که می‌گوید «تنودور عزیزم درسته که زندگی کوتاه بود ولی چند ماه با تو بودن زندگی کوتاهم را بسیار طولانی کرد و حتی هنگامی جسم سوزان تو در سردخانه جسم درسته که زندگی کوتاه بود ولی این را بدان وقتی که ناراحت شدم و همواره درکنار تو هستم پاتولا را درسردخانه یافتم. در خطوط چهره اش خداحافظی و نگرانی برای من موج میزد. جسد سردش را پاتولا را درسردخانه یافتم. در خطوط چهره اش خداحافظی و نگرانی برای من موج میزد. جسد سردش را پاتولا را در بغل گرفتم و بسویدم تا مدت‌ها به زور مرا ازپاتولا جدا کردند و من زندگیام را درسردخانه سرد تنها

درمی‌آمد که حتی اگر حرف هم نمی زد متوجه مقصود و منظورش میشدم ، مملو ازعواطف واحساسات انسانی بود که این آشنایی به عشقی عمیق وسوزان بین من و او انجامید. یک هفته قبل از کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ می‌خواستم از پاتولا تقاضای ازدواج کنم ولی هربار موضوعی پیش می‌آمد که این مسئله را به تعویق می‌انداخت؛ تا روز ۱۱سپتامبر که دفتر خاطرات این شق برای همیشه بسته شد؛ زیرا پاتولا به همراه «ویکتور خارا و چندصد نفر دیگر از انقلابیون توسط مزدوران پینوشه دستگیر و به ورزشگاه سانتیاگو منتقل شده و همگی اعدام شدند. بعد ازمرگ پاتولا احساس کردم که همه زندگی من مرده و به بغما رفته است باتلاش فراوان و به کمک افسری که برخی از آهنگ‌هایم را گوش میکرد جسد پاتولا را درسردخانه یافتم. در خطوط چهره اش خداحافظی و نگرانی برای من موج میزد. جسد سردش را مدت‌ها در بغل گرفتم و بسویدم تا تمام احساسات وعواطفش در حرکات و خطوط چهره اش جوړی به نمایش



نام داستان غم‌انگیز موسیقی متن فیلم حکومت نظامی: میکیس تنودوراکیس» آهنگساز برجسته‌ی شیلی که این قطعه را ساخته و نواخته میگوید: هفت ماه قبل از کودتای نظامی دیکتاتور معروف کشور شیلی «اگوستو پینوشه»؛ با دختری به نام «پاتولا» آشنا شدم پاتولا اصلاً خوشگل نبود بود و لهجه داشت، ولی هنگام حرف زدن تمام احساسات وعواطفش در حرکات و خطوط چهره اش جوړی به نمایش



[محمد رحیمی]

پیشگفتار:

میلان کوندرا در یکی از کتاب‌هایش به پدیده‌های اشاره می‌کند به عنوان «جذابیت انکارناپذیر ابتذال»! او معتقد است که بسیاری از انسان‌ها، تمایل عجیبی به چیزهای سطحی و دم‌دستی دارند!

مضامین کلیشه‌ای، امور سطحی و نخ نما، سریال‌های اشک‌آور، حاشیه‌های زندگی هنرمندان، چیزهایی که با احساسات ما بازی کند و شعورمان را به بازی بگیرد!

«ابتذال» از ریشه ی بذل کردن است؛ به معنی بذل توجه بر چیزی که در ذات، ارزش آن را ندارد. بطور مثال شما اگر یک آفتابه را طلاکوبی کنید کار مبتذلی کرده‌اید! برای اینکه آفتابه، آفتابه است؛ حتی اگر طلا باشد باز هم آفتابه است!

ابتذال در تمام دنیا هواداران فراوانی دارد. موسیقی‌های نازل ولی پرطرفدار، فیلم‌های کم‌ارزش هنری ولی پر فروش! در واقع اکثر محصولات پر فروش از یک الگوی ثابت پیروی می‌کنند و تمایل به ابتذال در مردم را هدف قرار داده و معمولاً به جز مواردی استثنا، از ارزش هنری نیز برخوردار نیستند.

ابتذال همواره دو سر دارد؛ آن‌ها که آن را تولید می‌کنند و آن‌ها که آن را مصرف می‌کنند. تا زمانی که تقاضا برای ابتذال وجود دارد، عرضه ی آن در دنیا ادامه خواهد داشت. شاید برای مقابله با ابتذال تنها راه، پرورده کردن سلیقه‌ی جامعه باشد.

در همین راستا نقل حکایتی از مثنوی معنوی چندان خالی از لطف نیست!؛ مولوی داستان مردی را می‌گوید که

هنگام عبور از بازار عطر فروشان، ناگهان بر زمین افتاد و بیهوش شد! مردم دور او جمع شدند و هر کسی چیزی می‌گفت، همه برای درمان او تلاش می‌کردند. یکی نبض او را می‌گرفت، دیگری گلاب بر صورت او می‌پاشید و یکی دیگر عود و عنبر می‌سوزاند. اما این درمان‌ها هیچ سودی نداشت. حال مرد بدتر و بدتر می‌شد و تا ظهر بیهوش افتاده بود و همه درمانده شده بودند.

اما تنها برادرش فهمید که چرا وی در بازار عطاران بیهوش شده است؛ با خود گفت: من درد او را می‌دانم، برادرم دباغ است و کارش پاک کردن پوست حیوانات از مدفوع و کثافات است! او به بوی بد عادت کرده و مغزش پر از بوی سرگین و مدفوع است و با استشمام بوی خوب عطرها بیهوش شده است! سپس کمی سرگین بد بوی سگ برداشت و به بازار آمد. مردم را کنار زد و کنار برادرش نشست و آن مدفوع بد بوی را جلو بینی برادر گرفت؛ چند لحظه بعد مرد دباغ به هوش آمد!

در حقیقت این تمثیل مردمی است که به فرهنگ نازل خو گرفته و از آثار اصیل، هنر والا و فرهنگ فاخر روی برگردانند! تا جایی که آنها را خسته‌کننده، سخت‌فهم و یا غیرسرگرم‌کننده می‌دانند و از خواندن یک کتاب عالی، تماشای یک فیلم هنری و یا گوش دادن به یک موسیقی اصیل، نه تنها هشیار نمی‌شوند بلکه به بیهوشی عمیق رضایت می‌دهند! ادبیات مبتذل مبتنی بر تخیلات

نگاهی انتقادی به ادبیات شرق

ادبیات شرق به کلی مبتنی بر احساسات و هیجانات شکل گرفته است، بر این مینا فارغ از اندیشه است. ادبیات ما نیز بدور از ادبیات احساسی نیست؛ بسامد سکر، دیوانگی، شوق، هیجان، وجد، حیران، غربت، عشق، فراق، شکوه، ناله، مست، رند، قلندر و هزاران نمونه دیگر از این‌ها خود گویای ادبیاتی است افسون زده و افسونگر.

ادبیات مبتنی بر تخیلات سرگراور است و افسون کننده، زیباست به لحاظ ظاهر و وزین و آهنگین است و فریبنده و در عین حال خالی از تفکر و منطق. در ادب تخیلی که هیچ است و پوچ از عقلانیت، احساسند را به دنبال دارد، قدرت اندیشیدن را میگیرد و تأمل و شکاکیت را پرورش نمیدهد بلکه روز به روز خوانندگانش و پیروانش را در سیر قهقرایی قرار میدهد.

جذابیت

انکارناپذیر ابتذال

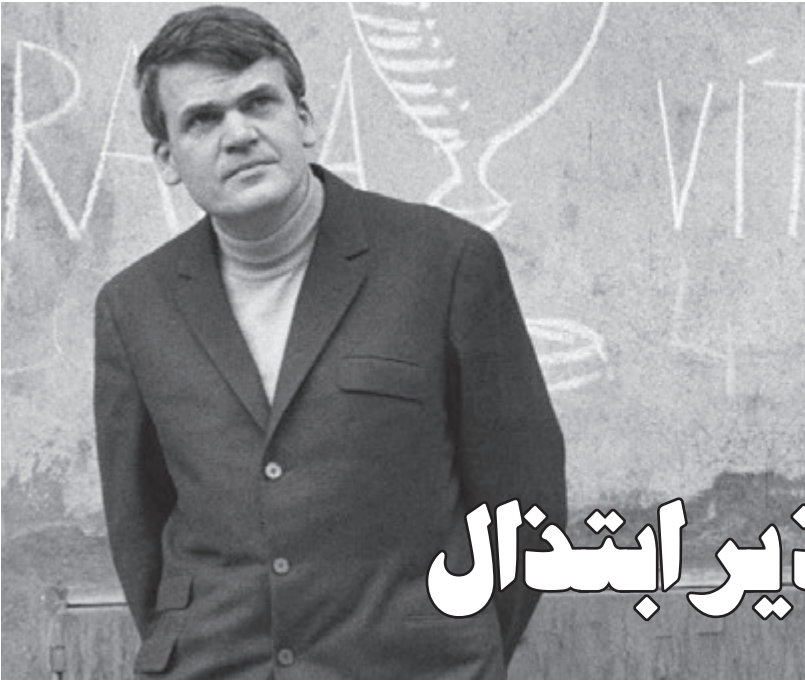
این نوع ادبیات درجه ابتذال و شیفتگی و احمقاندن را در حامیانش به حدی میرساند که روز به روز به آن افتخار میکنند و میبالند و تداوم در وابستگی و شیفتگی آن به حدی میرسد که حامیان را ترس از نوع دیگر نگرستن است که مبادا از مسیر انحراف شوند.

ادب تخیلی مبتنی بر ذوق و شوق در شرق مدام بازتولید میشود و مردمانش از آن لذت میبرند و بس لذت. این لذت ابتذال کننده است و مایه زوال عقل.

ادبیات شرقی نمیتواند راهگشای روشنایی باشد و آینده، بلکه حول توهمات و تخیلات و هیجان میچرخد و نوک پیکانش به سوی گذشته است.

محتوای آموزشی کتب ادبی نیز به شیوه ای است که فرگیران و آموزش دهندگان نیز در آن دایره ابتذال قرار میگیرند به نوعی که در بازآفرینی و بازتولید این نوع ادب سرگراور و مسکر کننده و التذاذ بخش بدور از اندیشه سهیم اند و از دگردیسی فکری دور خواهند ماند.

این روند یعنی س‌پری کردن سیر قهقرایی در ادبیات، ادبیات در راستای زوال عقل و تفکر و اندیشه. **ادبیات مبتذل** ادبیات محصول است و برآیند شرایط زمانی، مکانی، نژاد، فردیت، اجتماع و ... این پدیده ی اجتماعی ناگزیر بارکش کارگردارگره‌هایی است. بنا به ماهیت و جوهره ی آن دو نقش از ادبیات انتظار



میرود: لذت بخشی (التذاذ) و مفید بودن.

ادبیات هر ملت آینه ی تمام نمای باورها و عواطف و نگرش و بینش آن ملت میداند. آنچه در اینجا لازم به یادآوری است، آن است که ما چه نگاهی به ادبیات داشته باشیم.

اگر این پدیده را ب راکدی بنگریم که کند بزند و انواع آبریزان از آن در بیاید و در آن شنا کنند و پر از کرم و قورباغه باشد که صدای زیبای قورباغه را ایجاد کند تا به استماع ما خوش آید و به آن برقسیم و ما هم هموزان آن باشیم، از آن لذت خواهیم برد.

صدای جهیدن قورباغه در آب موسیقایی موزون را می آفریند که اوزان عروضی را میتوان از آن استخراج کرد و قافیه آهنگین نیز خود به خود ایجاد میشود و ما را خوش خواهد آمد.

بلی حکمی ناعادلانه خواهد بود که آن را مبتذل خوانی و از آن بازتولید متعفن توهمات متزلزل لذت نبری.

ادبیاتی که حول محور جهالت میچرخد تا اندیشه ای را ایجاد نکند و روی و موهبها و بزم و رزم و غنا بچرخد؛ تنها و بازآفرین ابتذال التذاذ است که ما را خوش می آید و ما نیز شکرانه ی آن به سماع و سکر و رقص خواهیم آمد - راکد و بی تأمل و بی اندیشه.

این کیف و شادمانی ما را از تشکک و پرسش و نگرش بدور می کند و آینه زنگاری را پیش چشم قرار میدهد که سیر قهقرایی را خواهیم پیمود که جهت

و راهگشا نباشد همان برکه گنبدیده ای است که قورباغه ها در آن تخم ریزی می کنند. این شاید انتظار بیخود باشد از ادبیات که راهگشا باشد و مفید و زیبا. چون ما را ذهن همان قافیه و وزن و خیمه شب بازی ها تواند بخواند و هنوز چشم ذهن و مخیلات مان در پیچاپیچ تغزلیات و مدحیات و اخلاقیات گیر کرده است.

ساحت زبانی و ذهنی ما در ادبیات هنوز جولانگاه تصورات و تخیلات است، هنوز زبان مغز ما درگیر مفاهیمی است که میتوان آن را در دوران جادو و افسون جست، هنوز ذهن ما درگیر واژگانی است که بارکش توهمات است. ذهن ما خارج از پویایی است و زبان نیز ناتوان از مفاهیم خرد و عقلانیت است. زبان را خانه ی بودن میدانند، بودندی که مایه ی هست و اندیشه است. روند تدریجی در دگردیسی ذهنی - زبانی و ساحت فکری در ادبیات ما آنقدر کند است گویی در جا میگوید.

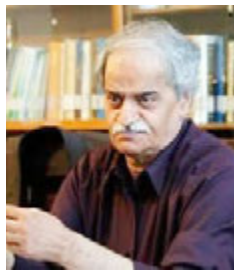
این نوع ادبیات تکراری است تکرارش هم به عمقی است فاجعه وار، هنوز آیشخور فکر در ادبیات در فرم و محتوا - مخصوص محتواد در گذشتگان است و این را جز تقلید چه باید حساب کرد. کلیت را در نظر باید گرفت نه تعداد اندک شماری از متون.

در دورانی که شاه آثاری خلق شده اند اینهم با رویکردهای خاص خودشان، اندیم دوران هنوز بر ادبیات ما سطره دارند. تغزل هنوز با همان فرم و محتوا با یک تغییر ناچیز در قالب بر ساخت و آستانه زبان و ذهن محاط است. ناتوانی در زبان و ذهن و اندیشه، ابتذال ادبی و زوال اندیشه را به دنبال دارد. تولیدات ادبی ما را تمنا، فراق، غم، گریه، مدح و مظلوم نمایی و... تشکیل میدهد.

در مکتب ابتذال پرور ادبیات شرق، آنچه طرفدار دارد التذاذ است نه واداشتن ذهن به تفکر، نه واداشتن به تغییر و پیش رفت، بلکه سعی در لاپوشانی و سر پوشاندن آن‌ها دارد و سرگرم کردن و احمقاندن. چاره ای هم نیست باید چراگاه این چمنزار تخیلات چرید و خوش بود و سماع کرد و خندید و مست بود.

چه جولانگاهی است این چراگاه تخیلات بی خرد. خردگریزی، خردستیزی پیشه ی ادب شرق است، ناقششان نیست، که مغز و ذهن و زبان را یزاری آن مفاهیم فکری نیست.

”هبات“ در رمان ”راهنمای نویسندگان مقتول“ نوشته‌ی ”عطا محمد“



[جواد اسحاقیانه]

بخش اول:

شناسنامه کتاب: «راهنمای نویسندگان مقتول»، عطا محمد، ترجمه ی رضا کریم مجاور، نشر افراز، تهران ۱۳۹۸.

در مطالعات ادبی، واژه ی «متن» (Text): به معنی «بافت» تنها به انبوهی از واژگانی اشاره می‌کند که بر صفحه‌ای از نوشته نقش شده است. وقتی از «متن» سخن می‌گوییم، تنها به آن بخش از نوشته ای اشاره می‌کنیم که ناظر به واژگان و معنی واقعی و لفظی یا مکتوب آن‌ها است. اما اگر گذشته از معنی واقعی الفاظ و متن ما به «معانی تلویحی یا ضمنی (implied) آنها بپردازیم، به آن «متن فرعی» (Subtext) یا «خرده متن» می‌گوییم؛ مانند آنچه از «معانی تلویحی» در غزلیات «حافظ» می‌یابیم. اما هنگامی که در باره ی «همبافت» (Context) سخن می‌گوییم، ما داریم به موقعیتی اشاره می‌کنیم که ناظر به کل و روح نوشته است. اگر یک شخصیت داستانی را در یک جزیره ی دورافتاده توصیف کنیم که از فرط تنهایی و استیصال، دل بر هلاک نهاده است، یا ماهیگیری پیر را در قایقی وصف کنیم که با امواج سرکش دریا کشاکشی دارد یا چون «مرد پیر و دریا» (The Old Man and the Sea) نوشته ی «همینگوی» (Hemingway) با ماهی عظیم و سپس کوسه‌ها در حال مبارزه است، ما با «همبافت» مواجهیم. در این حال، درک همبافت در یک اثر ادبی، برداشتی پنهان تر و عمیق تر از خود اثر ادبی در اختیار ما می‌نهد. درک وضعیت اجتماعی - اقتصادی زنان در آغاز قرن نوزدهم، به ما بصیرت و بینشی می‌دهد که به یاری آن بهتر می‌توانیم به شخصیت پردازی از زنان در

بخش تشکیل شده است: نخستین بخش، مجموعه داستان و دومین بخش، نقدهایی است که برخی نویسندگان و منتقدان ادبی آورد تپبار مانند «بختیار علی» و نقشه عبدال و «محمدرضا کلهر» و هر یک با دیدگاهی متفاوت بر این مجموعه نوشته اند.

«عطا محمد» در این گفت و شنود میگوید دهه ی ۱۹۸۰ برای او و همسران جوانش، دهه ی خطیری بوده است. رژیم «بعث» در اوج قدرت خود اهدافی پلید در سر داشت. تشدید خفقان سیاسی و نقشه ی تجاوز نظامی به ایران، هر گونه مجالی را برای فضای فرهنگی و فعالیت اجتماعی و سیاسی غیر ممکن می ساخت:

«آن زمان من جوان بودم و همانند هزاران فرد دیگر در برابر آینده ای نامعلوم، به دلیل این که رژیم های دیکتاتور، آینده، لذت و شادی های زندگی را نابود و جامعه را به پادگان تبدیل میکنند. به خاطر این که

همان راوی یا شخصیت داستان است و همان اتفاقاتی که برای کسان رمان می‌نویسیم، برای خود نویسنده رخ داده که در گستره ی داستان جا به جا در آغاز و میانه و پایان آن آمده است. در برخی آثار ادبی، اشارات و ارجاعاتی که به نویسنده مربوط می‌شود، بارزتر است. در این حال، باید دید داستان در چه حال و هوا و وضعیت با به تعبیری غلط «شرایط اجتماعی» نوشته شده؟ اثر مورد خوانش، چه اطلاعاتی از زندگی شخص نویسنده به ما می‌دهد؟ چه وضعیتی در زندگی شخصی و حیات هنری او بوده که نویسنده را به نوشتن این اثر برانگیخته برای پاسخ به این پرسش‌ها و دیگر سؤالات، باید از زندگی هنری، اجتماعی و آثار نویسنده، آگاهی کافی داشت و برای به دست آوردن اطلاعات لازم، باید به منابع و مراجعی استناد کرد که خود نوشته یا دیگران در باره اش نوشته اند.»

چنان که از این رهنمود برمی‌آید، داده‌های ناظر به نویسنده، دو خاستگاه دارد: نخست، آنچه از خود متن در باره ی او می‌توان دریافت و دوم، آنچه از داده‌های فرامتنی می‌شود در باره ی نویسنده سراغ گرفت. «نجم الدین براخاص» و «محمدرضا کلهر» مجموعه داستانی از این نویسنده با عنوان «تینا و داستان‌های اندیشیده شده» را از زبان «کوردی» به فارسی برگردانده‌اند و با نویسنده نیز مصاحبه‌ای کرده‌اند که با عنوان «گفت و گو با عطا محمد به مناسبت انتشار کتاب تینا و داستان‌های اندیشیده شده» در «روزنامه ی شرق» (چهارشنبه هشتم خرداد ماه ۱۳۹۸) انتشار یافته است. این نوشته به دلیل این که حاوی نظریات شخص نویسنده است، ارزش خاصی دارد. از این گزارش، چنین برمی‌آید که نویسنده از نویسندگان کورد تبار عراقی است و در ۱۹۷۰ در «سلیمانیه» زاده شده است اما بعدها به کشور «سوئد» رفته و اکنون در این کشور زندگی میکند. او نخستین مجموعه داستانش را با عنوان «ماترک قبايل» در ۱۹۹۹ انتشار داده و تا کنون چهارده اثر (رمان و مجموعه داستان) از او منتشر شده است. از میان این آثار، مجموعه داستانی که مصاحبه‌کنندگان از مترجمان همین اثر معرفی کرده‌اند، از دیگر آثار برجسته تر است، زیرا خود از دو

آغاز دهه ی ۱۹۳۰ «فیرث» (Firth) با کار روی کالبد زبانشناسی نوشت:

«معنی کامل واژه همیشه در ساختار متنی درک می‌شود و مطالعه ی معنی و مفهوم متن بیرون از همبافت، ممکن نیست» (فیرث، ۱۹۳۵، ۳۷).

از دهه ی ۱۹۷۰ به بعد، مطالعه ی «همبافت» به برجسته ترین گرایش در زبان شناسی تبدیل شد و زبان شناسانی مانند «برنسفورد» (Bransford) و «جانسون» (Johnson) به این باور رسیدند که حتی درک و دریافت جمله و عبارت، تنها به زبان شناسی محدود و منحصر نمی‌شود؛ بلکه نیاز به شناختی کامل از جهان دارد» (برنسفورد؛ جانسون، ۱۹۷۲، ۴۲).

با این همه، من در خوانش خود از این



رمان، به این گونه برداشت محدود از «همبافت» بسنده نمی‌کنم و می‌کوشم با بهره جویی از مقاله ی کوتاه «پنج گونه همبافت در آثار ادبی» (Five Types of Context for Literary Works) - که متأسفانه در مورد نویسنده و منبعش چیزی نمی‌دانم - باب تازه‌ای در خوانش متن بر پایه ی شگرد ادبی «همبافت» باز کنم. همبافت ناظر به نویسنده (Authorial context):

«در هر متنی، نشانه‌هایی از حضور نویسنده می‌توان یافت. این حکم هرگز به این معنی نیست که نویسنده ضرورتاً

رایج، به شدت کلی است و به کار تفسیر متن نمی‌آید. به این دلیل، ناگزیریم که معنی «همبافت» را به گونه‌ای از شفاف تر و مشخص تر بدانیم» (استوت، ۱۹۸۲).

پس می‌کوشیم برداشت و درک دقیق تر و ریزبینانه تری از آن داشته باشیم تا با دیگر اصطلاحات مترادف و مشابه آن، اشتباه نشود.

«همبافت هم اصطلاحی رایج در زبان شناسی است، هم اصطلاحی مرسوم در نقد ادبی. به عنوان یک اصطلاح در زبان شناسی، تعاملی میان خواننده و نویسنده، سر نخ هایی زبان شناختی در مورد رابطه ی میان فرستنده و گیرنده ی پیام، نگرش نویسنده در قبال راوی، شخصیت پردازی و الگوهای بیانی گوناگون (مستقیم و غیرمستقیم) و تعبیرات معنا دار در سبک است؛ مثلاً «دی. جی. لاورنس» (D. H. Lawrence) در رمان «پسران و دلدادگان» (Sons and Lovers)، خود، واژگان خاصی به کار می‌برد تا به داستان و شخصیت‌ها رنگ محلی بدهد و در همان حال، نویسنده خواننده را برانگیزد و به این ترتیب، نویسنده از ما خوانندگان می‌خواهد با بخشی از محیطی همپوئیت شویم که معدنچیان با آن ظاهر کثیفشان در آن، کار می‌کنند. انتخاب زاویه ی دید خود شخص در روایت از سوی دیگر، به شدت ذهنی و انسانی است» (نیازی، ۲۰۰۷، ۳۹).

در نقد ادبی «همبافت» مفهومی پیچیده تر دارد و به هر ویژگی فرامتنی و تأثیرگذاری اطلاق می‌شود که بر سبک و متن عارض می‌شود. همبافت به این معنی «از اندیشه‌ها و تجربیاتی با خواننده می‌گوید که بیرون از متن وجود دارد و به کار تفسیر و گفتمان خواننده می‌آید؛ مثلاً متن دارای چه زمینه ی اجتماعی، فرهنگی و تاریخی است؟ یا این که متن در مورد هویت، شناخت، احساس، توانایی، باور و تصورات نویسنده (گوینده) و خواننده (شنونده) چه می‌گوید؟ چه رابطه و گفتگویی میان نویسنده و خواننده می‌تواند وجود داشته باشد؟» (وردانک، ۲۰۱۰، ۱۹)

من این مثال‌ها را به این دلیل مکرر کردم تا بر نکته‌ای در باره ی «همبافت» تأکید کرده باشم که درک دقیق و کلی «همبافت» به روح حاکم بر متن بستگی دارد. مطابق این برداشت از «همبافت»، از

رمان های «جین آستن» (Jane Austen) پی ببریم.

اگر شما بدانید که «فرانتس کافکا» (Franz Kafka) با پدر خود مشکل داشته، همین آگاهی به شما کمک می‌کند تا داستان «سج» (Metamorphosis: Die Verwandlung) را با دقت بیشتری تفسیر کنید. اگر بدانید که این نویسنده در رشته ی حقوق قضایی، دکترای گرفته است، بهتر می‌توانید رمان «محاکمه» (Der Prozess) ی او را درک و تفسیر کنید، زیرا میان ذهنیت حقوقی نویسنده و نقض حقوق فردی و شهروندی بازتاب شده در آثارش، پیوندی مستقیم وجود دارد و به همین دلیل پیوسته می‌کوشد نشان دهد که آدمی در جامعه ی ای که دیوانسالاری تبار نه از حکومت می‌کند، تا چه اندازه هویت انسانی خود را از دست می‌دهد و آنچه به اعتبار ادبی به این درک کمک می‌کند، یافتن «همبافت» میان ذهنیت و اثر ادبی است.

دیکنس (Dickens) در «داستان دو شهر» (A Tale of Two Cities) رمان خود را با توصیفی از آزاد شدن «دکتر مانت» (Doctor Manette) از زندان «باستیل» (Bastille) آغاز می‌کند. با این همه، این رمان به تعیین کننده ترین رخدادهای انقلاب از سال ۱۷۷۵ تا ۱۷۹۴ و از جمله به سقوط قلعه و زندان وحشتناک «باستیل»، پیروزی انقلاب در ۱۷۸۹، کشتار ماه سپتامبر و حکومت ترور و وحشت می‌پردازد. این تصویرهای زنده، همان «جو حاکم» یا Backdrop است. «همبافت تاریخی» این رمان انگلیسی است. «واژه نامه ی آکسفورد» (The Oxford Dictionary) «متن» را به عنوان واژگان اصلی نویسنده و «همبافت» را به عنوان بخش هایی از متن تعریف می‌کند که در سطح عبارات پس و پیش می‌آید و معنی متن یا موقعیت و حال و هوای غالب بر آن را تعیین می‌کند. «حال اگر ما «متن» را به عنوان گونه‌ای «نشانه و رفتاری شناختی» (Cognitive sign operation) و «همبافت» را به عنوان وضعیتی تعریف کنیم که بر کل متن چیره است و به کار توضیح و تفسیر متن می‌آید، پس می‌توانیم گفت که «متن» بدون «همبافت» بی‌معنی است» (اکو، ۱۹۷۹). «به هنگام بحث در باره ی «همبافت» توضیحات مبهم

دو هفته نامه ی لووتکه در انتخاب و ویرایش مطالب آزاد است. مطالب چاپ شده لزوما نظر گردانندگان آن نیست. گستره ی توزیع دوهفته نامه ی لووتکه: استان های کردستان، کرمانشاه، آذربایجان غربی و ایلام می باشد. «پشتیبانی از نشریات مستقل و مردمی یک ضرورت فرهنگی است. کمک های مالی و همیاری خود را به حساب دوهفته نامه لووتکه عابر بانک تجارت ایرج عبادی به شماره کارت: ۱۶۹۲ - ۰۵۰۰ - ۸۳۱۰ - ۵۸۵۹۹ واریز نمایید.»

زاویه دید یک کتاب؛ طرح، جریان شناسی شعر هورامی از ابتدا تا کنون



[عادل محمدپور]

متون «شعر» و دواوین شاعران هورامی به جا مانده در طول قرون متمادی و متوالی، می تواند تبلور تاریخ زبان، فرهنگ و ادبیات هورامی باشد:

«هورمزگان، شعر آیینی یارسان، ملحونات فهلویات، چاهه های بیسارانی، صیبدی، مولوی، احمد بگ کوماسی» و حضور صدها دواوین شعر دیگر هورامی از نیمه قرن دوم تا عصر حاضر مصادیقی برای چنین دیدگاهی است.

زبان و شعر کوردی هورامی چند سده پیشتر از «خاندان اردلان» [۱] هم نشانه های از حیات متداوم و صیرورت زمانی داشت،

اما در زمان آنان به شیوه رسمی مطرح و به عنوان زبان «ادبی- دیوانی» اهمیت ویژه پیدا کرد. لاجرم با چنین ظرفیت هایی می یزید با متدولوژی خاص خود، تحلیل و بررسی شود. با ویژگی های منحصر به فرد که دارد و نیز علی رغم اشتراکات تاریخی با زبان فارسی و دیگر گویش های کوردی؛ دوره بندی نمودن آن بر اساس سبک های رایج «دوره ای- جغرافیایی» شعر فارسی (خراسانی، عراقی، هندی، بازگشت و ...) به لحاظ روش شناسی چندان مناسب به نظر نمی رسد. زیرا این سبک ها هر کدام محصول تعامل مراکز ادبی دربارها و برآیند شرائط و اوضاع سیاسی، اجتماعی و ادبی زمان و مکان خود بوده اند. خراسانی در مشرق و عراقی در مرکز ایران در چنین فضایی به نشو و نما پرداخته و شاعرانی مثل رودکی، فردوسی، عنصری، سعدی، حافظ و ... در آن ها به رشد و بالندگی رسیده اند. پورسره ساخت شعر فارسی از قالب قصیده، سادگی زبان و محتوا، مدح و ستایش امراء و سلاطین، زمینی بودن معشوق (سبک خراسانی) به قالب غزل، پیچیدگی محتوا و صناعت شعری، پختگی زبان، آسمانی

بودن معشوق (سبک عراقی)، و اسلوب معادله، لغزگوایی و معماری داری های (سبک هندی) وس سیر کرده و دوباره تحت شرائطی به مؤلفه های گذشته بازگشت (دوره بازگشت) و به مشروطه، تجددگرایی و سرانجام تحول نوگرایی و شعر امروز دست یازیده است. حال آن که شعر هورامی در طول حیات خود غالباً شکل و قالب سرایش شعر ثابت بوده (بس آمد با مثنوی بوده) و محتوا و



بودن معشوق (سبک عراقی)، و اسلوب معادله، لغزگوایی و معماری داری های (سبک هندی) وس سیر کرده و دوباره تحت شرائطی به مؤلفه های گذشته بازگشت (دوره بازگشت) و به مشروطه، تجددگرایی و سرانجام تحول نوگرایی و شعر امروز دست یازیده است. حال آن که شعر هورامی در طول حیات خود غالباً شکل و قالب سرایش شعر ثابت بوده (بس آمد با مثنوی بوده) و محتوا و

پنجره

گذری در انجمن ادبی مولوی کورد سنندج



[ایرج عبادی]

بعد از ریاست سنی عبدالغفار در انجمن ادبی مولوی کورد سنندج، یک سال و اندی ایرج ص مسئولیت انجمن را عمدتاً دورادور و در سفر و گاه با حضور خود در جمع بعهده داشت. اما کماکان یابوری من و دوستان دیگر چه از قدیمی ها و چه تازه وارده ها ، در کنار مشغله کاری او در دانشگاه و در شهر زادگاهش قروه، بار کارهای انجمن را عمدتاً بر دوش من انداخته بود. که بعد ها به خاطر همان مشکلات قرعه مسئولیت را به قول حافظ:

« به نام من دیوانه زند. »

حالا پشت میز قرار گرفته ام و شعری به نام «ازحمام داس ها» را می خوانم که بحث برانگیز بود. شعری با سبک و سیاق وزن نیامی و گریزی در شهر که هر صحنه اش نقل یکی از بزرگان معاصر است. احساس از رنج روزگار و نرسیدن به آرزوهای دور و دراز آدمی با این آغاز:

«صبح دلگیر فسونکاری»

مجری برنامه ی انجمن هم هستم. ازی گوران را صدا می زنم. او فرزند شاعر بنام کورد عبدالله گوران پدر شعر نو کوردیست و مهمانی از آن سوی مرزهای کوردستان عراق ،که مقاله ی بررسی شعر معاصر کوردی را برای امروز آماده کرده است. مقدمه ای بر شعرهای پدرش عبدالله گوران، را می خواند. جایزه ی گوران همانگونه که رفت به عنوان پدر شعر نو کوردی ، قابل تامل است. وارسته ای از دیار کردان گرد که به ادب کوردی جان تازه ای بخشید و شعر را به سوی شعر «برگه ای» یا هجایی کوردی سوق داد. او هم زمان با نیما و با اختلاف ۴-۵ سال زودتر، هرچند قبل از نیما به نوآوری زده بودند، اما نیما تکمیل کننده و توسعه دهنده ی آن حرکت نوین در شعر و ادب فارسی گردید. قبل از گوران هم آن گونه که بحث گردید، شیخ نوری صالح بر نوآوری در شعر و ادب کوردی کوشید، و گویا اولین متن به زبان سورانی را در زمان مبارزات شیخ محمود برزنجی ،همیشه زنده، در مقابل انگلیسی ها او نوشته است. روزگار غریبی است، ازی خود شعرهایی آیینی می گوید و دستی بر ادب معاصر کوردی دارد. و مانند حکیم، مهمان است و هم این شهر خانه ی او، که اهل کوردستان عراق است و عضو هیئت علمی انجمن فرهنگی، ادبی، هنری مولوی کورد سنندج و می خواند شعر پدرش را با ترجمه من: قز کالی تالی پرشنگی نیگا کال نهی کچی سر گونای نهختی تال

مو بور، لب قرمز، نگاهت مهربان،

دخترآ!

که گونه های کمی به سرخی زده است.....

مقدمه ای ازی مرا به دنیاهای دور و به گذشته ی کوردستان می برد. به روزگار گوران و کتاب شعر «گشت تابستانی» گشتی بین اورامانات و عراق و ایران به رمز شعر، احساس و عاطفه های شفاف. ازی از زبان گوران حرف می زند. و بررسی ادبیات معاصر را از عبدالله گوران می آغازد. او با احساس شعر می خواند. خواننده است و با تاریخ و ادبیات کوردی آشناست، باشد که بگویم: «پندر بر پدر پهلوان بوده اند.» هر چند جهان بینی او مخالف جهان بینی پدر است، اما در احساس ملی درک مشترکی دارند. از شعر نو کوردی می گوید که سیلاب ها و هجاها تعیین کننده ی وزن آن هستند، نه اوزان عروضی. هر چند که بسیاری از شاعران کورد، چون وفایی، نالی، مصباح، شیخ رضا، پیرمرد، هیمن و... در اوزان عروضی کار کرده اند و دستی بلند در وزن و در آن اوزان شعر سروده اند.

ادامه دارد

خانه برای کدام مطبوعات



باشند. پس تا اینجای داستان مشکلی نیست.

دفاتر سرپرستی روزنامه های سراسری در کوردستان بیشتر آگهی بگیر روزنامه های مرکز هستند و در بهترین حالت در نقش ارسال خبر ادارات و نهادهای دولتی به این روزنامه ها ظاهر می شوند. هفته

یک ماه اخیر در موعد مقرر برگزار نمی شود. مقصود و مراد این نوشتار بررسی عملکرد و کارنامه خانه مطبوعات نیست. پرسش اصلی این است که این خانه برای کدام مطبوعات در کوردستان است؟ آیا اساسا مطبوعات به معنای واقعی در این استان حضور دارند؟ مطبوعات مورد نظر آیا شامل دفترهای سرپرستی روزنامه های سراسری است یا هفته نامه های کوردی و فارسی هم در این دایره قرار می گیرند؟ آنچه که روشن است خانه مطبوعات تمامی دفترهای سرپرستی، هفته نامه های کوردی و فارسی و خبرگزاری ها و پایگاه های خبری را شامل می شود و همه این ها می توانند عضوی از این نهاد صنفی



[اجلال قوامی]

برای بار دوم انتخابات هیات مدیره خانه های مطبوعات و رسانه های کشور در برخی استان ها از جمله کوردستان به تعویق افتاد؛ این دومین باری است که انتخابات دور هشتم خانه مطبوعات در

قانون «پل طلایی» در روانشناسی روابط



گرفته باشیم دیگر تحت هیچ شرایطی به دوستی و همکاری با آنان ادامه ندهیم. نه تنها مثال های متعدد سیاسی و تجاری، بلکه حتی مثال های خوادگی هم در این زمینه وجود دارد.

وقتی مادری از فرزندش می پرسد که تو سیگار می کشی؟ فرزند هم می گوید نه؛ اصلاً مادر ممکن است یک لحظه اشتباه کند و بخواهد ثابت کند که من گیج نیستم! من زرتگم و واقعیت را می فهمم. با بیان واقعیت، اولین اتفاقی که می افتد این است که قبح این ماجرا در خانواده می ریزد. ولی زمانی که قبح این قضیه ریخته نشده است حداقلش این است که در ساعتی که فرزندشان در خانه است، به خاطر پنهان کردن از آن ها سیگار نمی کشد. حتی اگر در خانه دیدند که سیگار کشیده، می توانند پل طلایی بسازند: «آن مهمانی که سیگاری بود چرا ته سیگارش را اینجا انداخته» که فرزند احساس کند هنوز حرمتی وجود دارد و باید مواظب باشد.

نامطلوب خواهد بود. چرا که حرمت ها از بین می رود و دیگر به سختی می توان رابطه را ادامه داد. به همین دلیل در مذاکره مفهومی داریم به نام «پل طلایی». این مفهوم که یک قانون خیلی قدیمی چینی است، می گوید اگر دشمن به شما حمله کرد و از پلی بر روی رودخانه ای گذشت، پل پشت سرش را خراب نکند؛ چون وقتی دشمن بداند دیگر راه برگشتی ندارد، انرژی و تلاشش برای شکست دادن شما مضاعف خواهد شد. در عوض بروید و پل پشت سرش را از طلا بسازید تا اگر خواست عقب نشینی کند، احساس کند که روی این پل طلایی، حتی عقب نشینی هم افتخار است.

پس ما، نه تنها نباید طرف مذاکره مان را ضایع کنیم، بلکه حتی موظف هستیم کمک کنیم که او خطایش را به شیوه آبرومندانه ای بپوشاند و عقب نشینی کند. در این صورت، رابطه قابل ترمیم خواهد بود. مطرح کردن دروغ و خیانت دیگران، تنها در حالتی معنا پیدا می کند که تصمیم



[محمدرضا شعبانعلی]

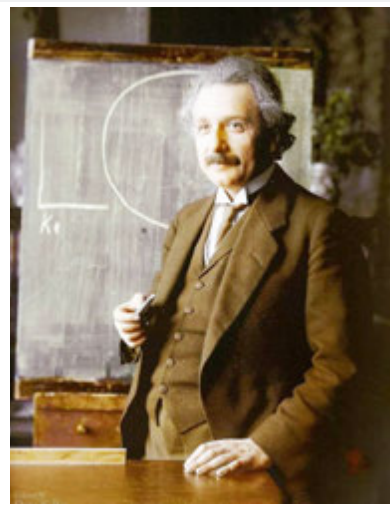
اگر کسی در مذاکره به شما دروغ گفت و شما متوجه شدید که او دروغ می گوید، نباید این مسئله را مطرح کنید. به عبارتی، ما اصلاً حق نداریم طرف مقابلمان را ضایع کنیم. چرا که در مذاکره، طرف مقابل، یا همکار من است یا دوست یا یکی از اعضای خانواده من. باید به یاد داشته باشیم که به هر حال، می خواهم رابطه ام را با این فرد ادامه بدهم و اگر بخواهم دروغش را به رویش بیاورم، برای خودم

سخت است که من چیزی را بفهمم و نگویم؛ ولی من می خواهم بچه ام تربیت شود نه اینکه شعور خودم را ثابت کنم! این خیلی خطرناک است که ما با اطرافیانمان به شکلی برخورد کنیم که چیزی برای از دست دادن باقی نماند. اگر شما به من دروغ بگویید و من این دروغ را به روی شما بیاورم، شما مسلماً به من نمی گوید: «من نمی دانستم تو متوجه می شوی من دروغ می گویم»

برد که نه نشانتین) نهو پرژوهه بدیاری ینی بهخشیم که واژوی پروانامه ی دوکتوراکمه یی پیکرد. قهلمیکسی زور جوان بوو. له یاقوتی سور دوستکرا بوو. تنها بؤ واژؤ کردنی پروانامه کوری دوکتورای خویندکاره کاتم به کارم دهینا که له زانکوی بهغدا بهدهستیان دهینا. کهمیک پیدهنگ دهین و دواتر دهلئ نه زلله که و نه سوکایته ی پیکردنه تازاری نهاد. نهو ی زور تازاری دام نهو کهسه بوو زلله که ی لیدام ، که خویندکاریکی خؤم بوو. (نهشتاین) دهلئ: ۲٪ له مرؤقه کان بیسر دهکنه نهو. ۳٪ له مرؤقه کان بییان وایه بیسر دهکنه نهو. ۹۵٪ مردنیان پیی باشتره لهو یی برکنه نهو.

له یادهوهری میژوودا

فرؤشرا، بزاینن نهشتاین چی لهو پارچه کاغه زه دا نوسی بوو . نهو نوسی بوو: (ژیانیکی تارام و ساده بهخته وهری دههینئ) ئیستا با بگه پینه نهو بؤ عتیراق له: سالی ۱۹۵۸ سه روژی زانکوی بهغدا پروفیسور (عبد الجبار عبدالله) بهکی بوو لهو جوار خویندکاره نهشتاین، له زانکوی (ماچاشوستیس) له نه مریکا. کاتیک سالی ۱۹۶۳ له عتیراق ئینقلاب بهسور دهسه لائی (عبدالکریم قاسم) دا کرا زانای فیزیایی عتیراقی و خویندکاری (نهشتاین) له گه ل چندین ماموستاو کادیری سیاسی و سه ربازی گیران. کاتیکش تازاد کرا کژی کرد بؤ نه مریکا. لهو یی بوو به ماموستا لهه مان بهمانگا. سه روژی نهو سای ویلا یه ته



اوهرگیزانی بؤ کوردی: عومره محمود پیرۆت